

# حسی از جنس امیدواری

## آشنایی با کتاب کودک و طبیعت

هیوا علیزاده

آموزگار و پژوهشگر آموزشی

حدود دو سال پیش بود که در پی گفت‌وگوهایی که با همکارانم داشتم، متوجه شدم کتابی با عنوان «کودک و طبیعت» توسط انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد چاپ شده است. همان روز راهی کتاب فروشی‌های انقلاب شدم، گشتم ولی نیافتم! از یکی از دوستان خواهش کردم که کتاب را از مشهد برایم بیاورند. وقتی کتاب به دستم رسید، تازه کمی درباره «مدرسه طبیعت» شنیده بودم و بر این مبنای عنوانی که برای کتاب انتخاب شده بود، بیشتر جذبم کرد:

کودک و طبیعت - درس‌نامه مدرسه طبیعت - پژوهش‌های روانی، اجتماعی - فرهنگی و تکاملی.

کتاب را ورق زدم و با خود گفتم: «فقط دو صفحه عکس! قلم متن هم ریز است!» البته شاید چون آن موقع هنوز عینک نمی‌زدم!

با نگاهی به کتاب و مطالعه پیشگفتار - که آقای وهاب‌زاده آن را تنظیم کرده است - متوجه شدم که کتاب مجموعه‌ای از مقالات در عرصه‌های مختلف از جمله علوم شناختی، تعلیم و تربیت، مقالات زیست‌محیطی و ... با محوریت ارتباط کودک و طبیعت است و حس خوبی در من برای مطالعه‌اش ایجاد شد. پس، تصمیم گرفتم آخر هفته خواندنش را شروع کنم. در تعطیلات پایان هفته مقدمه و چند صفحه از اول فصل یک آن را خواندم. احساس کردم با متن ارتباط برقرار نمی‌کنم. روزی دیگر تلاش کردم، باز هم نشد! پس کتاب را در کتابخانه گذاشتم و به خود گفتم شاید روزی دیگر غیر از امروز!

تا اینکه این یک روز دیگر، بعد از شرکت در یک سفر گیاه‌شناسی و لذت بردن از شاگردی در کلاس یک استاد گیاه‌شناس، در فضای کلاسی به پهنای یک جنگل، همچنین شنیدن سخنرانی دکتر وهاب‌زاده در تدایکس<sup>۱</sup> کیش، آشنایی بیشتر با مفاهیم آموزش علوم و همچنین درس‌آموخته‌هایم در حین کار، از کلاس درس گرفته تا همکارانم، شکل‌گیری گنجینه‌ای از سؤال در ذهنم و شوق یافتن پاسخ‌هایشان، و توقف همکاری‌ام در یک پروژه و انتخابم برای کار نکردن به مدت یک ماه، بعد از حدود یک سال و نیم در دی ماه ۹۴ فرارسید تا دوباره کتاب «کودک و طبیعت» را در دست بگیرم. این بار مطالعه کتاب را بر مبنای عناوین فصل‌ها و از فصل پنج با عنوان: «تجربه طبیعت: اثر آن بر تکوین عاطفی، شناختی و ارزشی کودکان» آغاز کردم.



کتاب: کودک و طبیعت (درس‌نامه مدرسه طبیعت) پژوهش‌های روانی، اجتماعی - فرهنگی و تکاملی  
نویسنده: پیتز کان و استفن کلرت  
مترجمان: عبدالحسین وهاب‌زاده و آرش حسینیان  
ناشر: جهاد دانشگاهی دانشگاه مشهد  
چاپ: سال ۱۳۹۲

سال‌ها پیش با توجه به ضرورت پرداختن به مسائل محیط زیستی از یک طرف و اشتیاق برای کیفیت بخشیدن به آموزش در چهاردیواری‌های در بسته به‌عنوان کلاس درس از طرف دیگر، به این نتیجه رسیدم که شاید بتوان با استفاده از زمان‌های کلاس درس در جهت کشف، درک و حمایت از طبیعت‌گام برداشت. این‌گونه بود که قصه‌ای آغاز شد. این قصه راهش را با سؤال‌ها پیموده است؛ سؤال‌هایی که در مسیر پیمایش آن‌ها، تجربه‌ها خلق شدند و آشنایی‌ها شکل گرفتند؛ آشنایی با مفاهیم، دیدگاه‌ها و افراد متفاوت، آشنایی با سایت‌ها، مجلات، مقالات و کتاب‌های مختلف. در این جای مسیر می‌خواهم با شما درباره یکی از کتاب‌هایی که با آن آشنا شده‌ام به نام کتاب «کودک و طبیعت» سخن بگویم.

در این فصل به نقل از *راشل کارسون* آمده است: «برای کودک دانستن به اندازه احساس کردن اهمیت ندارد. اگر حقایق بذرهایی باشند که بعداً منجر به تولید دانش و خرد می‌شوند، عواطف و هیجانات در حکم خاک باروری هستند که این بذرها باید در آن رشد کنند. مهم‌تر آن است که راهی برای کودک مهیا کنیم که مشتاق دانستن شود، نه اینکه او را در معرض حقایقی بگذاریم که هنوز برای هضمشان آمادگی ندارد.»

در جایی دیگر در همین فصل آمده است: «در حال حاضر اکثر کودکان معاصر به احتمال زیاد با محیط‌های طبیعی و با کیفیت تماس فراوان و با کیفیت ندارند، این معضل تنها زمانی حل می‌شود که تغییرات اساسی در فعالیت‌ها و دیدگاه‌های اکثر برنامه‌ریزان، آموزش‌دهندگان، توسعه‌دهندگان، سیاست‌گذاران و خانواده‌ها رخ دهد.»

در ادامه **فصل هششت** را با عنوان: «لکه‌های زمان: شیوه چندگانه بودن در طبیعت در کودکی» خواندم که در آن نویسنده بارها به دیدگاه‌های **جیبر و وردزورث** اشاره می‌کند و فصل را این‌طور به پایان می‌برد که این دو شخصیت توجه ما را به شیوه‌ای از ارتباط با جهان طبیعی جلب می‌کنند: بسته به اینکه ما چگونه ساکن بدن خویش در این جهان باشیم. در جهانی که محیط‌های طبیعی آن مرتباً در حال کاهش، و میزان فقر و ناامنی کودکان در حال افزایش است، باید منظومه روابط جدیدی بین انسان و طبیعت تعریف شود.

در ادامه انتخاب من مطالعه **فصل ده** بود با عنوان: «نوجوانان و هویت بوم‌شناختی: حضور در طبیعت دست نخورده.»

در ابتدای فصل به تفکر بوم‌شناختی از دیدگاه *پل شپرد* اشاره می‌کند که می‌گوید: «تفکر بوم‌شناختی مستلزم نگاهی است که بتواند از مرزها فراتر رود. از منظر بوم‌شناختی، لایهٔ اپیدرم پوست آدمی مثل سطح یک برکه یا خاک جنگل نفوذپذیر است و بیشتر نمایانگر درهم تنیدگی است تا نفوذناپذیری.» در این فصل، نویسنده علاوه بر بیان دیدگاهش به بیان تجربه‌هایش به عنوان آموزگار پرداخته است. یکی از این تجربه‌ها اشاره دارد به تلاش نویسنده برای اختصاص دادن بخش کوچکی از یک پارک عمومی به عنوان یک آزمایشگاه یادگیری و ایستگاه پژوهش‌های میدانی برای نوجوانان شهر که خود بستری برای همکاری دانش‌آموزان، آموزگاران، استادان دانشگاه و برنامه‌ریزان شهری شد؛ اینکه دانش‌آموزان در آن به پژوهش‌هایی پرداختند که برآمده از مسئله‌های واقعی محلهٔ آن‌ها بود.

در ادامه، **فصل یازده** را با عنوان: «اقتصاد سیاسی و بوم‌شناسی دوران کودکی» خواندم. در جایی، نویسنده ضمن تعریفی که از توسعهٔ پایدار ارائه می‌دهد، به این موضوع اشاره می‌کند که وقتی سرمایهٔ اقتصادی ایجاد شده را با سرمایه‌های طبیعی از دست رفته مقایسه کنیم، در خواهیم یافت که کلاه بزرگی سرمان رفته است؛ زیرا هزینه‌های بازسازی، بازپروری، یا صرفاً سازگاری با جهانی تهی شده از سرمایه‌های طبیعی،

بسیار فراتر از فناوری پیشرفته، شهرهای گسترش یافته و اوراق بهادار خواهد بود.

به نظر من، این فصل را می‌توان در کلاس درس بین نوجوانان خواند و دربارهٔ آن به بحث و گفت‌وگو پرداخت. این فصل به من کمک کرد که نگاه عمیق‌تری به موضوع «توسعهٔ پایدار» پیدا کنم؛ نگاهی که صرفاً به حفظ منابع طبیعی ملموس نمی‌پردازد بلکه به حمایت و کمک به حفظ عشق کودک به طبیعت به‌عنوان یک عامل پایداری در مسیر توسعه، نظر دارد. از خود می‌پرسم چطور می‌شود در کلاس‌ها و برنامه‌ریزی‌هایمان پیش‌رویم که حداقل اگر نمی‌توانیم به عشق کودک به طبیعت بیفزاییم، آن را کم‌رنگ و نابود نکنیم. چطور از این عشق که می‌تواند ضامن حفظ طبیعت باشد، در مدرسه‌هایمان مراقبت کنیم؟

در ادامه، **فصل دوازده** با عنوان: «بهشت در یک قطعه زمین رها: مکان‌های خاص، گونه‌های زیستی و کودکان در همسایگی طبیعت» را خواندم.

این فصل به این اشاره دارد که تنها دانش‌آموزان (یا آموزگاران) انگشت‌شماری هستند که هنگام فارغ‌التحصیلی، دست کم در مورد جانوران و گیاهان محلی خودشان ابتدایی‌ترین سطح دانش را کسب کرده‌اند. حتی در دوره‌ای که محیط زیست وضعیت نگران‌کننده پیدا کرده است، دبیرستان‌ها، کالج‌ها و دانشگاه‌ها همچنان درصد عظیمی از فارغ‌التحصیلانی را بیرون می‌دهند که هیچ سرنخی از میزان در هم تنیدگی چشم‌اندازهای شخصی شان با نشانه‌های حیاتی زمین در دست ندارند.

در ادامه، به ترتیب فصل‌های ۶، ۷، ۹، ۱، ۲ و ۳ را خواندم که هر کدام به نظرم بستر خیلی خوبی برای اندیشیدن ایجاد می‌کنند. کتاب را با خواندن فصل چهار به پایان رساندم؛ فصلی با عنوان: «وابستگی کودک به طبیعت: ساختار، رشد و مشکل فراموشی نسلی زیست محیطی». وقتی این فصل را می‌خواندم، احساسم این بود که گویی جمع‌بندی از کل فصل‌های کتاب است و همان‌طور که حسی از جنس امیدواری در این فصل به من القا می‌شد، با مسئله‌ای که تا آن لحظه به آن فکر نکرده بودم، روبه‌رو شدم که نویسنده در پایان فصل آن را این‌طور بیان می‌کند: «مردم محیطی را که در دورهٔ کودکی تجربه کرده‌اند، به‌عنوان معیار می‌بینند و تباهی‌های مورد مشاهده در سال‌های بعدی عمر خود را با آن اندازه می‌گیرند. با طی شدن هر نسل مقدار تباهی محیط زیست بیشتر می‌شود اما هر نسل آن شرایط فرساینده را به‌صورت عادی و تجربهٔ معمول می‌بیند.» خواندن این کتاب برای من فرصتی بود برای لذت بردن، به وجد آمدن و گاهی از صمیم قلب غمگین شدن. بارها پیش آمد که با جملاتی روبه‌رو شدم که انتخابم فقط بستن کتاب و اندیشیدن بود.

★ پی‌نوشت

1. TEDx